



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

# جنگ روسیه در اوکراین، جهانی شدن و تحولات ژئوپولیتیک

ناصر پیشرو



اسفند ۱۴۰۰

یکی از علل مهم حمله روسیه به اوکراین شرایط ژئوپولیتیک جهانی است؛ کارکردهایی که هم زمینه‌ساز این جنگ به‌شمار می‌آیند و هم خود در اثر این جنگ در آستانه‌ی تغییرات جدیدی هستند. بی‌شک این جنگ امپریالیستی است، اما در مختصات عصر جهانی‌شدن سرمایه که تفاوت‌های زیادی با کارکردهای امپریالیسم در دو جنگ جهانی گذشته و اغلب جنگ‌های امپریالیستی در قرن بیستم دارد. این نوشتار، هرچند مختصر، تلاش دارد با واکاوی زمینه‌ها و شرایط سه‌بازیگر این جنگ یعنی روسیه، اوکراین و امپریالیسم غرب به رهبری آمریکا و بازوی نظامی آن ناتو به تحولات ژئوپولیتیک و چشم‌اندازهای آن بپردازد.

## روسیه

پس از فروریزی شوروی، نقش روسیه در ژئوپولیتیک جهان دگرگون شد و از مرکز جهان دوقطبی و جنگ سرد به حاشیه رانده شد. گورباچف قبل از فروپاشی شوروی با وحدت دو آلمان به شرطی توافق کرد که آمریکا و ناتو در محدوده‌ی آلمان باقی بمانند، اما از گسترش آن به شرق و به‌ویژه مرزهای شوروی جلوگیری شود. او حتی با خوش‌بینی ساده‌لوحانه‌ای در اجلاس مختلف با احزاب سوسیال دموکرات از ضرورت انحلال پیمان ناتو و ورشو و «خانه‌ی مشترک اروپایی» سخن گفت، اما در عین حال با پیشبرد سیاست‌های نئولیبرالی غرب برای تغییر اقتصاد دولتی روسیه مخالفت کرد.<sup>[۱]</sup>

پس از جدایی جمهوری‌های مختلف از شوروی و گسترش بحران‌های شکننده‌ی پی در پی درونی در روسیه و کودتا علیه گورباچف و قدرت‌گیری یلتسین، اقتصاد روسیه با برنامه‌ی شوک‌تراپی و خصوصی‌سازی عملاً فروپاشید. یلتسین حتی مجلس را به‌خاطر مخالفت با طرح شوک‌تراپی ابتدا منحل و سپس به گلوله بست.<sup>[۲]</sup> طی دوران شوک‌تراپی و سیاست‌های نئولیبرالی اغلب بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌های دولتی و گروه مهمی از مقامات امنیتی و نظامی، توانستند از طریق ابزارهای سیاسی و اشکال مختلف صوری و جعلی، منابع مهم اقتصادی را در دست بگیرند که به الیگارشی‌ها مشهور شدند (این شرایط در اغلب جمهوری‌های شوروی سابق رخ داده بود). این روند موجب کاهش نرخ رشد روسیه تا بیش از ۵۰ درصد تا سال ۱۹۹۹ شد. درآمد و مزد کارگران مراکز دولتی، صنعتی و تجاری و خدماتی به شدت کاهش یافت و شکاف طبقاتی بین الیگارشی‌ها و اکثریت کارکنان جامعه به‌صورت بی‌سابقه‌ای ژرف‌تر شد.<sup>[۳]</sup>

به موازات این شرایط از نقش روسیه در سیاست‌های جهانی به‌شدت کاسته شد. به توصیه‌ی کارگزاران و نظریه‌پردازان ژئوپولیتیک، آمریکا پیشنهاد توافق با گورباچف را کنار گذاشت و سیاست «گسترش ناتو به شرق»<sup>[۴]</sup> را پیش برد و مدتی بعد کشورهای شرق اروپا و عضو پیمان ورشو و جمهوری‌های غرب روسیه شامل استونی، لیتوانی و لتونی نیز به ناتو پیوستند. اما اوکراین، روسیه سفید و قزاقستان که مراکز مهم

تسلیمات اتمی بودند به دلیل شرایط سیاسی درونی و دعاوی استقلال جمهوری خودی، از پیوستن به ناتو خودداری و توافق کردند که سلاح‌های هسته‌ای و اتمی خود را به روسیه تحویل دهند. در جمهوری‌های بخش آسیایی نیز این روند ادامه یافت (اما بعدها گرجستان خواهان پیوستن به ناتو شد) و اغلب جمهوری‌های سابق روسیه تحت عنوان پیمان شکننده‌ای به نام «کشورهای مشترک‌المنافع» متحد شدند.

با کنار رفتن یلتسین و قدرت‌گیری پوتین در شرایط اقتصادی و ژئوپولیتیکی تغییراتی ایجاد شد. الیگارش‌ها که شامل بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌ها که اغلب اعضای حزب کمونیست و صاحب منصبان دولتی بودند و از طریق جایگاه سیاسی به منابع اقتصادی دست‌یافته بودند، نفوذ و قدرت اقتصادی خود را در روندهای اقتصادی بیش‌تر کردند اما در عرصه‌ی سیاست «سیلوویکی»‌ها که اغلب متشکل از اعضای عالی‌رتبه ارتش وزارت دفاع و نهادهای امنیتی بودند، سکان هدایت سیاسی روسیه را به عهده گرفتند و در تحولات بعدی نیز مهم‌ترین تصمیمات از طریق آن‌ها در روسیه به پیش رفته است.

اما در زمینه اقتصادی، پوتین و سیلوویکی‌ها ضمن حمایت وسیع از الیگارش‌ها و سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی، اغلب بخش‌های مواد خام نظیر منابع نفتی و گازی و معادن را دولتی نگاه داشتند و نیز با استفاده از ظرفیت‌های اقتصادی خصوصی‌شده که بیش از ۵۰ درصد آن به حد تولید مجدد رسیده بود، توانستند به اقتصاد سروسامانی دهند و روسیه از سال‌های اوایل ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ رشد اقتصادی داشت اما پس از آن تاکنون رشد اقتصادی‌اش کند شده است و اغلب سرمایه‌گذاری‌ها در عرصه‌ی گسترش زیرساخت‌های مربوط به فروش منابع انرژی نظیر نفت و گاز و ابزارهای نظامی است. در مجموع قدرت اقتصادی روسیه حتی کمتر از ایتالیا است و فروش منابع انرژی و نظامی بیش‌ترین درآمد را برای روسیه داشته است. [۵]

در آغاز حکومت پوتین در زمینه‌ی سیاست خارجی و ژئوپولیتیک روسیه تلاش کرد مناسبات خود را با غرب بهبود بخشد و پوتین در پارلمان آلمان خواهان پیوند با اروپا و فاصله‌گرفتن از جنگ سرد شد. [۶] اما آمریکا هم‌چنان کنترل روسیه و استراتژی «گسترش ناتو به شرق» را دنبال کرد و به متحدین خود نیز متذکر شد که همین سیاست را پیش ببرند و سپس گرجستان نیز با ترغیب آمریکا، خواهان عضویت در ناتو شد. از آن پس چرخشی استراتژیک در سیاست ژئوپولیتیک روسیه صورت گرفت و دولت روسیه با دامن‌زدن به ناسیونالیسم و تبلیغ روسیه‌ی بزرگ و بازسازی و گسترش منابع نظامی، سیاست بازگشت قدرتمند به مناسبات ژئوپولیتیک را پیش برده است. پوتین در سال ۲۰۰۵ در سخنرانی سالانه‌اش در پارلمان روسیه از فروپاشی شوروی به عنوان «بزرگترین فاجعه ژئوپولیتیکی قرن بیستم یاد کرد.» او سپس کوشید شورش‌های درونی را سرکوب کند و با حمله‌ی دوم به چچن که با یکی از کشتارهای بی‌رحمانه توأم بود نه تنها شورش را خاموش کرد بلکه با

گماشتن فرزند یکی از رهبران شورشی، سیاست «سرکوب و گماشتن دست‌نشانده‌ها» را به پیش برد. رویداد مهم دیگر مقابله با درخواست گرجستان برای پیوستن به ناتو بود. در سال ۲۰۰۸ به تشویق جرج بوش پسر پیشنهاد شد که گرجستان در اجلاس ناتو شرکت کند. روسیه با حمله‌ی همه‌جانبه به گرجستان و بمباران فرودگاه تفلیس و دفاع از استقلال طلبان جمهوری‌های اوستیای جنوبی و آبخازیا و به رسمیت شناختن آن‌ها و تهدید مداوم گرجستان در صورت پیوستن به ناتو، عملاً مانع پیوستن گرجستان به ناتو شد. بسیاری از تحلیل‌گران مارکسیست، مواجهه‌ی روسیه با گرجستان را مقابله‌ی نظامی با سیاست «گسترش ناتو به شرق» در مرزهای روسیه ارزیابی کردند که شرایط بازگشت روسیه به ژئوپولیتیک جهان را موجب شده است. [۷] این رویدادها محبوبیت پوتین را افزایش داد.

اوکراین نیز برای روسیه یکی از صحنه‌های مهم استراتژیک بوده است. حضور روسی‌تبارها در جنوب و بخش‌هایی از شرق روسیه و عملکردهای ناسیونالیست اوکراینی در اذیت و آزار آن‌ها به‌ویژه تنش‌ها میان روسیه و اوکراین در دوره‌ی معروف به «انقلاب نارنجی» روابط دو کشور را تیره‌تر کرد و منجر به حضور دائمی رسمی و غیررسمی روسیه در بخش‌های جنوب شرقی اوکراین شد. نکته‌ی مهم دیگر حضور پررنگ روسیه در سوریه و دفاع از دولت اسد و بازگشت او به صحنه‌ی سیاست است که بی‌تردید حضور نظامی روسیه نقش تعیین‌کننده در آن داشته است و روسیه در این کشور شطرنج سیاسی چندگانه‌ای را با جمهوری اسلامی، اسرائیل، ترکیه و عراق بازی می‌کند. حضور روسیه در صحنه‌ی جنگ‌های داخلی و نیابتی لیبی و دفاع از ژنرال حفتر، اعزام نیروهای وابسته به آفریقای مرکزی و آموزش دولت‌های نزدیک به خود و حمایت سیاسی و دیپلماتیک از دولت‌های مخالف آمریکا در آسیا و آمریکای لاتین و ... جنبه‌های دیگر حضور مجدد روسیه در عرصه ژئوپولیتیک جهان است.

در رابطه با اوکراین تنش مهم دیگر، رویداد معروف به میدان در سال ۲۰۱۴ بود که به کنارزدن یانوکوویچ و فرار او به روسیه منجر شد. در مقابل روسیه با دعاوی دفاع از روس‌تبارها، نیروی‌های نظامی خود را وارد کریمه کرد و سپس با برگزاری یک انتخابات کریمه را، که به تصمیم خروشچف در سال ۱۹۵۴ به جمهوری اوکراین واگذار شده بود، دوباره به روسیه ملحق کرد. به موازات آن، دو بخش روسی‌تبار دونسک و لوهانسک تحت عنوان جمهوری‌های خودمختار زیر حفاظت نظامی روسیه قرار گرفتند. الحاق کریمه به روسیه با واکنش غرب، ناتو و آمریکا روبرو شد و به تنش میان روسیه و آن‌ها دامن زد. این تنش از سال ۲۰۱۴ تاکنون به شکل‌های مختلفی ادامه داشته است. در منطقه‌ی روسی‌تبار در شرق و جنوب شرقی نیز همواره یک جنگ دائمی میان روسیه و اوکراین جریان داشته است. ناتو و آمریکا نیز با بازی با برگ‌های مختلف و از جمله مسئله‌ی بررسی عضویت اوکراین در ناتو به این تنش‌ها دامن زده‌اند.

پوتین و تصمیم‌گیران سیاسی روسیه بیش از یک دهه است که تبلیغات ناسیونالیستی را دامن می‌زدند. پوتین در سال ۲۰۲۱ از وحدت تاریخی روس‌ها و اوکراینی‌ها سخن گفت. ایلیا ماتایوف جامعه‌شناس چپ‌گرای روسیه که در سال ۲۰۲۱ منافع اقتصادی و ژئوپولیتیک روسیه را تحلیل کرده از خود انتقاد کرد که ایدئولوژی امپریالیستی و ناسیونالیستی نخبگان حاکم را نادیده گرفته است. او متذکر شد که «آن‌ها خود را مدعی ماموریت تاریخی برای بازگرداندن روسیه، تاریخی می‌دانند» [۸]. اندری کولینسکوف نیز اظهار داشت: «گفتمان مسلط در روسیه امپریالیستی، نظامی و تهدیدمحور است» [۸]. عملکرد زلنسکی رئیس‌جمهور اوکراین که با وعده‌ی وحدت و کاهش تنش میان روس‌ها و اوکراینی در سال ۲۰۱۹ برگزیده شده بود به تنش‌ها دامن زده است. در سال ۲۰۲۱ با ممنوع‌کردن زبان روسی و گفتمان ضرورت پیوند با ناتو که با تبلیغات ناتو در مورد «حق هر کشور در پیوستن به آن» همراه بود و توسط دستگاه تبلیغاتی بایدن دامن زده می‌شد، نخبگان روسی را مدام تحریک می‌کردند و آن‌ها نیز گفتمان ناسیونالیستی و بازگشت به روسیه بزرگ را دامن می‌زدند. اندریاس کابلر این جمله‌ی پوتین که «تبعیض روی زبان‌ها را نسل‌کشی در دوبانس» می‌دانست، نشانه‌ی خطر بالقوه‌ی جنگ می‌دید. [۹] با افزایش تنش‌ها، روسیه که نیروی‌های نظامی‌اش را به شرق و جنوب اوکراین اعزام کرده بود، در ۲۱ فوریه سال ۲۰۲۲ جمهوری‌های دونسک و لوهانسک را به رسمیت شناخت، و دفاع غرب و ناتو از اوکراین، اوضاع منطقه را در آستانه‌ی یک شرایط جنگی قرار داد. با وجود آن که کم‌ترین کسی جنگ نظامی بین دو کشور را پیش‌بینی می‌کرد و حتی رئیس‌جمهور اوکراین نیز خطر حمله‌ی روسیه را زیاده‌روی تبلیغاتی تصور می‌کرد (به استثنای آمریکا که بر اساس اطلاع دستگاه‌های امنیتی و فن‌آوری‌های پیش‌رفته مدام بر آرایش جنگی پوتین برای حمله به اوکراین تاکید داشت)، بالاخره پوتین با این جمله که «اوکراین ساخته‌ی ایلچ لنین است» [۱۰] در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ دستور حمله به اوکراین را صادر کرد و ماشین نظامی روسیه به سمت شمال و شرق و جنوب خاک اوکراین سرازیر شد.

این جنگ امپریالیستی تمام‌عیار است که دولت روسیه با حمله‌ی بی‌رحمانه نظامی به کشوری دیگر آغاز کرده است. سوی دیگر این جنگ نیز اوکراین قرار دارد که با افزایش تنش‌های قومی، سیاست‌های ناسیونالیستی و پوپولیستی به آن دامن زده است. بازیگران دیگر این صحنه‌ی جنگی ناتو و امپریالیسم آمریکا و متحدین آن هستند که بر سیاست «گسترش ناتو در شرق» و افزایش دامنه‌ی مناقشات منجر به جنگ مشارکت داشته‌اند. نتایج این جنگ هرچه باشد، تمامی شواهد نشان می‌دهد که بر مناسبات ژئوپولیتیک جهانی تاثیر مهمی خواهد داشت. به این نکته جلوتر باز خواهیم گشت.

## اوکراین

اوکراین از قرن‌ها پیش پل ارتباطی اروپا و آسیا نامیده می‌شد و همواره به مثابه حائل بین غرب و شرق اروپا قرار داشته است. این کشور که پهناورترین سرزمین در غرب روسیه است، بارها بین لهستان، امپراتوری اتریش - مجارستان دست به دست شده و محل تقاطع جنگ‌ها بین تزارهای مختلف روسیه و دیگر کشورها بوده و از منظر تاریخی نیز برای روسیه یک مرکز مهم استراتژیک بوده است. ناپلئون و هیتلر هر دو در منطقه‌ی اوکراین شکست خوردند.

با فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌ها در نخستین گام توافق شد که همه سلاح‌های اتمی موجود در اوکراین، بلاروس و قزاقستان به روسیه منتقل شود. در دوره‌ای که یلتسین رئیس پارلمان بود، توافق‌هایی برای همسویی اقتصادی و سیاسی بین روسیه و اوکراین و روسیه سفید بنام GAS امضا شد که بعدها شش جمهوری مستقل دیگر به آن پیوستند. بیش‌ترین درآمد اوکراین از فروش غلات و محصولات کشاورزی و از طریق عبور زیرساخت‌های نفت و گاز روسیه به اروپا است که ابتدا در دهه‌ی ۱۹۷۰ ایجاد شده و هزینه‌هایش را آلمان شرقی پرداخته بود. بعد از فروپاشی، پروژه‌های ارسال گاز به اروپا نیز افزوده شد که منابع درآمدی مهمی برای اوکراین داشته است. [۱۱]

در میانه‌ی دهه ۱۹۹۰ برنامه‌های شوک‌تراپی و سیاست‌های نئولیبرالی به فروپاشی اقتصادی، خصوصی‌سازی‌ها و رشد اولیگارش‌ها در اوکراین منجر شد. آن‌ها توانستند نقش مهمی در تحولات سیاسی اوکراین داشته باشند. از آن پس کشمکش دو گرایش الیگارش طرفدار روسیه و طرفدار غرب نقش موثری در تنش‌های سیاسی و جابجایی قدرت در اوکراین ایفا کردند. تا قبل از انقلاب مخملی، مناسبات بین اوکراین، غرب و همکاری با روسیه از توازن بر خوردار بود. با تنش در انتخابات ۲۰۰۴ در فاصله‌ی نوامبر ۲۰۰۴ تا ژانویه‌ی ۲۰۰۵، تغییر توازن به نفع الیگارش طرفدار روس باعث تغییری در ساختار سیاسی اوکراین شد که به «انقلاب نارنجی» مشهور است.

همین‌جا بهتر است مکتی بر «انقلاب‌های رنگی» که چندبار در اروپای شرقی و اقصا نقاط جهان به‌وقوع پیوسته، داشته باشیم. بخشی از تحلیل‌گران چپ این نوع تحولات را به دو بخش تقسیم می‌کنند: یک بخش تحولاتی است که بر اثر تنش‌های از بالا و میان جناح‌های حکومتی آغاز می‌شود و اعتراضات با ابزارهای مختلف سیاسی، تبلیغاتی و رسانه‌ای گسترش می‌یابد و می‌تواند گروه‌های بزرگی از مردم را بسیج کند، اما سکان هدایت این اعتراضات اغلب در دست بخشی از طبقه‌ی حاکم و طبقه‌ی متوسط است و نتایج آن زمینه‌ساز برنشاندن جناح مخالف بر ساختار سیاسی از طریق انتخابات می‌شود. این نوع تحولات اغلب تاثیرات مثبتی بر زندگی کارگران و زحمتکشان ندارد و بیش‌تر منجر به جابجایی جناح‌های طبقه حاکم می‌شود. نوع

دیگر «انقلاب‌های رنگی»، جابجایی در ساختار قدرت همراه با رفرم‌های سیاسی و اجتماعی است و نیروی حمایت‌کننده‌ی آن کارگران و زحمتکشان هستند و اغلب رفرم‌هایی هم به نفع جامعه در زمینه بهداشت، آموزش، رشد درآمد و گسترش تشکلهای کارگری و مردمی نیز صورت می‌گیرد، همانند تحولات معروف به «انقلاب‌های صورتی» در آمریکای لاتین، بولیوی، ونزوئلا و ... این نوع از تحولات، نوعی از پارلمانتاریسم با مختصات بومی است اما در ساختارهای بورکراسی و نظامی، تغییرات بنیادی صورت نمی‌گیرد و امکان بازگشت و واگرایی، فساد و نظامی‌گری نیز هم‌چنان پابرجاست. همانند آن‌چه در ونزوئلا اتفاق می‌افتد.

هر دو نوع «انقلاب رنگی» از اساس با درک مارکسیستی از انقلاب متمایز است. انقلاب به مفهوم مارکسی آن یعنی درهم‌شکستن ماشین بورکراسی/نظامی و دگرگونی بنیادی در ساختار سیاسی/اجتماعی که به نیروی خودسامان کارگران و زحمتکشان از پائین متکی است و دموکراسی مستقیم اغلب به واسطه‌ی قهر انجام می‌گیرد.

«انقلاب نارنجی» اوکراین جابجایی بین جناح‌های قدرت سیاسی و غلبه‌ی الیگارشی‌های راست‌گرا بر الیگارشی‌های طرفدار روس بوده است. ویکتور یانوکوویچ — که وابسته به الیگارشی‌های طرفدار روس بود — با «انقلاب نارنجی» سال ۲۰۰۵ و تظاهرات خیابانی به اتهام تقلب در انتخابات کنار گذاشته شد و الیگارشی راست طرفدار غرب و کاندیدای آن ویکتور یوشچنکو رییس‌جمهور شد و خانم یولیا تیموشنکو میلیاردر در حوزه‌های انرژی، نخست‌وزیر شد. در همین دوره نفوذ گروه‌های فاشیستی ضد روس در ساختار سیاسی، امنیتی و نظامی افزایش یافت که در بخش روس‌نشین جنوب شرقی اوکراین به درگیری نظامی دامن زده‌اند. خانم تیموشنکو در همان سال ۲۰۰۵ به دلیل فساد برکنار شد. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۰ یانوکوویچ نیز شرکت کرد که پس از پیروزی در دور اول به همراه یولیا تیموشنکو نخست‌وزیر وقت به دور دوم راه یافت و با شمارش ۹۵ درصد آراء با کسب ۴۸/۲۳ درصد در مقابل ۴۸/۱۴ به پیروزی رسید. یانوکوویچ در سال ۲۰۱۴ با طرح عضویت اوکراین در اتحادیه اروپا مخالفت کرد و خواهان همکاری بیش‌تر با روسیه بود و همین نکته زمینه ساز تظاهرات گسترده علیه دولت او شد که به جنبش «میدان» معروف شده است. یانوکوویچ با رای پارلمان از سمت ریاست جمهوری برکنار شد و به روسیه فرار کرد. در انتخابات ماه مه ۲۰۱۴ پروشنکو، میلیاردری که علاوه بر کارهای دولتی، به «پادشاه شکلات» معروف است و صاحب صنعت اتومبیل‌سازی و کشتی‌سازی و یک شبکه تلویزیونی به نام «کانال ۵»، رئیس‌جمهور شد و کابینه‌ای به غایت راست‌گرا تشکیل داد که ۵ تن از وزرای آن به عضویت در گروه‌های شبیه‌فاشیستی مشهور بودند؛ به همین دلیل جنگ خونین آن‌ها با روس‌تبارها در منطقه جنوب و جنوب شرقی اوکراین شدت گرفت که در سال‌های بعد هم ادامه یافته است.

در همین دوره کشمکش روسیه و اوکراین نیز بالا گرفت و روسیه نیروهای نظامی خود را وارد کریمه کرد و سپس در ۱۶ مارس ۲۰۱۴ با یک «همه‌پرسی»، کریمه به روسیه پیوست. پس از جدایی کریمه، اوکراین اعلام کرد که از مجمع کشورهای مشترک‌المنافع تحت رهبری روسیه خارج خواهد شد و به‌زودی خود را آماده مانور نظامی مشترک با بریتانیا و آمریکا می‌کند. ایالات متحده آمریکا و بریتانیا نیز روسیه را اشغالگر نظامی کریمه نامیدند. هرچند در سال ۲۰۱۵ توافق «مینسک ۲» از جنگ بین دو کشور جلوگیری کرد اما کشمکش اوکراین و غرب با روسیه اوج گرفت که بستر وقوع حادثه بحران فعلی و حمله روسیه به اوکراین شده است. در مقابل نیز ناتو ۲۰۰۰ نیروی نظامی برای آموزش ارتش اوکراین اعزام کرد و مانورهای نظامی مشترکی نیز در دوره‌ی حکومت پروشنکو برگزار کردند.

در دوره ریاست جمهوری پروشنکو و الیگارشی‌های همسو با او، بازهم فساد و نابرابری رشد کرد و فشار بر اکثریت مردم این کشور را که همواره زیر تیغ دو جناح از الیگارشی‌های طرفدار روس و طرفدار غرب قرار داشتند افزایش داد و ناراضی‌تری از دولت پروشنکو نیز اوج گرفت. برای انتخابات ۲۰۱۹ زلنسکی کم‌دین شناخته‌شده در ۳۱ دسامبر ۲۰۱۸ در یک کانال تلویزیونی نامزدی خود را برای ریاست جمهوری ۲۰۱۹ اوکراین اعلام کرد. او پیش‌تر فردی ناشناخته در سیاست بود؛ اما در نظرسنجی‌ها در ردیف پیش‌تازان در انتخابات قرار گرفته بود. زلنسکی با طرح شعارهای پوپولیستی، چهره‌ای مخالف تشکیلات و احزاب شناخته شده، ضد فساد، و با دعاوی آزادی زبان روسی و ایجاد آرامش برای اوکراینی‌ها، توانست با کسب ۷۳/۲ درصد آرا در دور دوم انتخابات پروشنکو را شکست دهد و رئیس‌جمهور اوکراین شود. اما زلنسکی سیاستمدار ماهری نبود و گردانندگان دستگاه حکومتی او بازهم اغلب سیاستمداران راست‌گرا بودند که بر تنش‌های منطقه‌ای می‌افزودند. همراه با این شرایط بایدن هم که پس از خروج مفتضحانه آمریکا از افغانستان به‌شدت تحت فشار قرار گرفته بود، همراه با شرکای خود در ناتو بر شیپور تبلیغات «حق اوکراین برای پیوند با ناتو» دمیدند و بر تشنج‌ها افزودند.

وعده‌های زلنسکی نیز با ممنوعیت زبان روسی و حزب کمونیست اوکراین و تبلیغات عوام‌پرستانه‌ی ضرورت پیوستن به ناتو، تنش‌ها با روسیه را افزایش داد. در سوی دیگر، پوتین نیز تزاروار از جنایت‌های جنگی اوکراین و دولت فاشیستی زلنسکی علیه روس‌ها سخن گفت و عملاً همان‌طور که گفته شد در ۲۴ فوریه جنگ نظامی بی‌رحمانه‌ای را از چند سو به اوکراین آغاز کرد که منجر به کشته و زخمی شدن هزاران نفر و فرار و آوارگی میلیون‌ها نفر از مردم اوکراین شده است که اغلب آن‌ها زنان و کودکان هستند.

## بحران اوکراین و امپریالیسم غرب

پیش‌تر گفته شد که قبل از فروری‌شوری شوروی، گورباچف خواستار انحلال پیمان‌های ورشو و ناتو شد. او حتی قبول کرد که وحدت دو آلمان که با پیوستن به ناتو همراه بود، تحقق پذیرد اما ناتو موانعی برای روسیه ایجاد نکند و خام‌اندیشانه طرفدار «خانه‌ی مشترک اروپایی» به همراه روسیه شد. اما در استراتژی ژئوپولیتیک آمریکا، روسیه در طرح برژینسکی یعنی «گسترش ناتو به شرق» قرار گرفت. پس از فروری‌شوری شوروی بسیاری از کشورهای اروپای شرقی به ناتو پیوستند. این وضعیت قدرت روسیه در مناسبات بین‌المللی را به محاق برد. استراتژی آمریکا با شروع جنگ در عراق همانا ایجاد «نظم نوین جهانی» و جهان تک‌قطبی در مناسبات بین‌المللی شد. همراه با این شرایط، جنگ در افغانستان و دو جنگ در عراق و شکست آمریکا در پیشبرد اهدافش، موقعیت آمریکا را از میانه‌ی دهه اول قرن بیست و یکم تضعیف کرد. بحران پسا «بهار عربی» و جنگ در سوریه، تقابل نظامی روسیه در گرجستان و بازگشت روسیه به مناسبات بین‌المللی با قدرت نظامی و سرکوب همه‌جانبه، و نیز گنج‌سری آمریکا در خاورمیانه به تضعیف قدرت آمریکا دامن زد. در دهه‌ی اول قرن جدید در حالی که تحلیل‌گران مارکسیست از جهان دوقطبی آینده، اروپا و آمریکا، و رقابت این دو در صحنه ژئوپولیتیک صحبت می‌کردند، بحران مالی ۲۰۰۸ و سپس بحران یورو و تنش‌های متعدد در بین دول اتحادیه اروپا، نشان داد که این اتحادیه نه توان نظامی مناسبی دارد و نه قادر به کنترل تنش‌های درونی است.

دولت آمریکا و متحد دائمی‌اش بریتانیا اما به‌طورمدام با برگ ورود اوکراین به ناتو بازی می‌کردند. پس از اشغال کریمه، آلمان نقش واسطه مهمی در قرارداد «مینسک ۲» ایفاء کرد که تا حدودی به کاهش تنش‌ها منجر شد. چرا که اروپا به گاز و نفت روسیه شدیداً وابسته است. حتی طرح لوله «نورد استریم ۲» پس از اشغال کریمه ادامه یافت، در صورتی‌که آمریکا مخالف سرسخت آن بود؛ این مسیر عملاً اوکراین را دور می‌زد و به نگرانی این کشور درباره‌ی کاهش درآمد خود دامن می‌زد. همین نکته پیوسته به تنش‌های روسیه از یک طرف و ناتو که با برگ اوکراین بازی می‌کرد، می‌افزود. روسیه نیز با بازگشت به ادعای روسیه بزرگ، آماده‌ی مقابله با اوکراین و سیاست گسترش به شرق ناتو بود. بی‌شک موقعیت تضعیف‌شده‌ی آمریکا پس از شکست مفتضحانه آمریکا در افغانستان، به توهم پوتین برای حمله نظامی به اوکراین نیز افزود. بی‌تردید نتایج این جنگ هرچه باشد، هزینه‌های زیادی برای روسیه در ژئوپولیتیک جهان دارد. به این نکته جلوتر می‌پردازیم.

### **پیامدهای جنگ اوکراین در ژئوپولیتیک در دوره‌ی جهانی شدن**

قبل از پرداختن به پیامدهای جنگ اوکراین در ژئوپولیتیک جهان لازم است به نکاتی اشاره‌ای داشته باشیم:

### **درک‌های مختلف از افول آمریکا**

در سال‌های اخیر درباره‌ی افول آمریکا نظرات مختلفی در محافل بین‌المللی و نیز بین چپ‌ها مطرح شده است. برخی ساده‌انگارانه آن را تا کم‌قدرتی محض آمریکا در مناسبات ژئوپولیتیک ارزیابی می‌کنند. بی‌تردید، در دو دهه‌ی اخیر به‌ویژه پس از جنگ عراق و افغانستان و مناقشات خاورمیانه، شواهد زیادی از افول آمریکا در مناسبات بین‌المللی، به‌ویژه در قیاس با دوره‌ی پساجنگ وجود دارد. رشد اقتصادی فزاینده‌ی چین و بازگشت روسیه در حوزه‌ی ژئوپولیتیک، رقابت‌های سرمایه‌داری در عصر جهانی‌شدن و کناررفتن مرزهای جابجایی سرمایه و کالاها، و تاثیرات آن بر شرایط ژئوپولیتیک منطقه‌ای و جهانی، تاثیرات «اصلاحات ساختاری» در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در شکل‌گیری دول پسااستعماری و رشد دولت‌های سرمایه‌داری و سرکشی آن‌ها از قدرت‌های بزرگ جهانی و حتی حضور پیوسته‌شان در جنگ‌های نیابتی در مناطق مختلف و نیز اختلافات شدید دو حزب اصلی و ظهور پدیده‌ی ترامپیسم که برخلاف گذشته، سیاست ژئوپولیتیک آمریکا را شدیداً تحت‌تاثیر قرار داد؛ این تغییرات تا آنجا بود که برخلاف دوره‌ی پساجنگ، به‌قول پری اندرسن پژوهش‌گر برجسته مارکسیست، هر دو حزب اصلی با وجود اختلافات زیاد در سیاست ژئوپولیتیک همواره همسو بوده‌اند. این‌ها نشانه‌هایی هستند از علل اصلی افول قدرت آمریکا در ژئوپولیتیک جهان نسبت به دوران جنگ سرد. اما ساده‌انگارانه است که قدرت آمریکا به این نکات فروکاسته شود.

آمریکا هنوز از نظر سخت‌افزاری، بودجه‌ی نظامی، پایگاه‌های نظامی در سراسر جهان و تکنولوژی‌های جنگی و تعداد هواپیماها، زیردریایی‌ها و ناوهای هواپیما برتری فاحشی بر رقبای خود دارد. به‌علاوه نقش دلار در بازار جهانی، و از این طریق سلطه‌ی آمریکا بر بازارهای مالی، بانکی و نهادهای جهانی سرمایه‌داری نظیر صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، «سویفت» و ... نشان از این دارند که نه چین و نه روسیه یارای رقابت با این سطه و نهادهای آن‌را ندارند. این نهادها نقش بسیار موثری در بازارهای جهانی و اعمال تحریم‌ها ایفا می‌کنند و آمریکا از آن‌ها به عنوان یک سلاح سرد استفاده می‌کند. علاوه بر این، نقش و قدرت امپریالیسم آمریکا و غرب در کنترل و هدایت نهادهای «نرم‌افزاری» نظیر تراست‌های رسانه‌ای، فرهنگی و ایدئولوژیک و نیز نهادهای جهانی ورزشی و غیره، ابزارهای قدرت برتر آمریکا در مناسبات ژئوپولیتیک جهان و هژمونی آن بر ناتو و دیگر دول امپریالیستی غرب است.

### نظریه‌ی امپریالیسم در دوره‌ی جهانی‌شدن

تردیدی نیست که جهان‌گرایی سرمایه، کارکردها و جابجایی‌هایی را در پدیده‌ی امپریالیسم نسبت به گذشته بوجود آورده که تاثیرات مهمی در ژئوپولیتیک جهان می‌گذارد. برخی از چپ‌ها هنگام طرح مفهوم امپریالیسم همان نکاتی را که لنین مطرح می‌کرد به‌کار می‌برند یعنی: ۱- انحصار، ۲- سرمایه‌ی مالی، ۳- صدور سرمایه، ۴- بازتقسیم جهان و پیوند منافع حاصل از این بازتقسیم با دولت‌های خودی و امکان جنگ. این نظریه و

پیش‌بینی‌ها در دوره‌ی خود در مجموع درست بود و شاهد آن هم دو جنگ جهانی است که به ویرانی جبران‌ناپذیر و از دست رفتن جان میلیون‌ها انسان منجر شد.

در دوره‌ی پساجنگ سرد و هژمونی آمریکا بر قدرت‌های امپریالیستی غرب و سپس با جهان‌گرایی فزاینده‌ی سرمایه تکرار بی‌دلیل این نکات، هم نادرست و هم مسخ‌کردن دیدگاه‌های لنین، هیلفردینگ و بوخارین درباره‌ی امپریالیسم است. تغییرات مهمی در همه‌ی این محورها صورت گرفته است. انحصارات در آن دوره بیش‌تر در مقابل رقابت قرار داده می‌شد، برای مثال در دنیای امروز، هم بین انحصارات رقابت وجود دارد و هم در درون هر انحصار. سرمایه‌ی مالی در نظریه‌ی امپریالیسم گذشته نتیجه‌ی جوش خوردگی بانک‌ها و صنعت ارزیابی می‌شد، اما امروزه بازارهای مالی در ابعاد عظیمی کارکرد دارند که تحت‌تأثیر عوامل متعددی فعال می‌شوند و یا تحرک خود را از دست می‌دهند. ابعاد پیچیده‌ی شاخص‌ها و نشانه‌های مالی چنان گسترش یافته که با هیچ دوره‌ی دیگری قابل‌قیاس نیست. امروزه هم صدور سرمایه رشد بی‌نظیری یافته است و هم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بخشی از روندهای رشدیابنده‌ی بازار سرمایه در عرصه‌ی جهان است. حرکت سرمایه با مقررات‌زدایی در جهان ابعاد نجومی یافته است. نظریه‌ی «بازتقسیم جهان» که قبلاً در رابطه با مناطق و کشورهای استعماری مطرح بود، اکنون ابعادی بسیار کم‌رنگ دارد و دست‌کم پس از دهه‌ی ۱۹۶۰ و سیاست «اصلاحات ساختاری» و شکل‌گیری دولت‌های سرمایه‌داری در اغلب قاره‌ها موضوعی است مربوط به گذشته؛ برعکس، همین دولت‌ها حول منافع حرکت می‌کنند که مختص به خود آن‌هاست و بهتر است به‌جای اصطلاح «بازتقسیم جهان» از اصطلاحی همانند «گسترش دامنه‌ی نفوذ» استفاده شود.

نوع دیگر، دیدگاه نظریه‌ی «امپراتوری» نگری و هارت درباره‌ی نقش دولت در سرمایه‌داری است. آن‌ها اساساً نقش دولت در گسترش سرمایه را چنان فرومی‌کاهند که گویی با جهانی‌شدن سرمایه، این نقش به محاق رفته است. نگاهی به همین تحولات اخیر و جنگ اوکراین، یا جنگ‌های مختلف در خاورمیانه، نقش دولت‌ها در حفاظت و هدایت سرمایه و ... بی‌محتوای بودن این ادعاها را نشان می‌دهد.

هم اکنون ما شش کشور امپریالیستی داریم: آمریکا، بریتانیا، آلمان، فرانسه، چین و روسیه. [۱۲] معیارهای ما در این‌جا قدرت اقتصادی سلطه‌گرایانه، یا قدرت نظامی برتری است که می‌تواند بر ژئوپولیتیک جهان تأثیر بگذارد. در زمینه‌ی اقتصادی دست‌کم آمریکا، چین، آلمان، فرانسه و بریتانیا شاخص‌ترین هستند و در بخش نظامی آمریکا و روسیه هستند که ۹۰ درصد از ۱۳۰۸۰ کلاهدک هسته‌ای در جهان را در اختیار دارند که نقش تعیین‌کننده و موثری در بازدارندگی دفاعی و ژئوپولیتیک جهان دارا است.

## جمع بندی

جنگ در اوکراین از هم‌اکنون نمادهایی از تغییرات ژئوپولیتیک جهانی را نمایان کرده است. روسیه با جنگ در اوکراین دست به قمار بزرگی زده که نشان‌تنگناهای آن برای این کشور از هم‌اکنون آشکار شده است، و نتیجه‌ی جنگ هرچه باشد هم بر قدرت اقتصادی و هم بر زرادخانه‌ی نظامی آن ضربات بسیار موثری وارد شده و می‌شود، هرچند روسیه برای کاهش واکنش غرب و به‌ویژه تحریم‌ها اقداماتی از پیش انجام داده است. این کشور در چند سال اخیر مناسبات خود را بیش‌تر به سمت شرق سوق داده و حتی یک «سویفت» مستقل با چین ایجاد نموده و ذخایر ارزی خود را به بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار افزایش داده است. اما دامنه‌ی تحریم‌های شکننده‌ی امریکا و متحدین غربی‌اش از «سویفت»، بانک مرکزی، اغلب ابزارهای تراکنش‌های مالی، خطوط هوایی و دریایی تا برندهای مد و بازرگانی و حتی نهادهای ورزشی (که ادعای جدایی از سیاست را داشته‌اند) چنان گسترده است که بی‌تردید بر روسیه اثرات تخریبی گسترده خواهد داشت. در عصر پساستعماری، روسیه با وجود برتری نظامی کامل بر اوکراین، از منظر نظامی نیز نمی‌تواند در این کشور باقی بماند. مقاومت مردم در اوکراین و تقویت نظامی آن از سوی غرب و فشارهای دیپلماتیک حتی هم‌اکنون هم روسیه را وادار به تعدیل‌هایی از خواسته‌های اولیه‌اش کرده است و خواهان به رسمیت‌شناختن کریمه و استقلال دو جمهوری روس‌نشین در ایالت دوبانس شده است.

در اوکراین اثرات تخریبی این جنگ و هزاران کشته و میلیون‌ها انسانی که یا زیر توپ و بمب قرار داشته یا ناچار به ترک محل زندگی و آواره‌ی کشورهای دیگر شده‌اند انکارناپذیر است. آن‌ها هم قربانی آشکار جنگ روسیه هستند و هم دسیسه‌های غرب و ناتو، و حکومت نابخردی که معجونی از «پوپولیسم و مقاومت» را با شعارهای دلخوش‌کننده گره زده است و به‌جای آن که سیاست‌ورزی «رنال‌پولیتیک» سرمایه‌محور را از همکاران غربی‌اش بیاموزد، با شعارهای پوپولیستی و غیرعملی هم‌چون «ناتو باید عضویت اوکراین را بپذیرد»، یا «اوکراین باید بی‌واسطه عضو اتحادیه اروپا شود»، بیش‌تر از آن که موثر باشد، اوکراین را در مدار اثرات جنگ قرار می‌دهد.

حمله‌ی روسیه به اوکراین نعمتی بود که نصیب امپریالیسم غرب شد و اتحادی که به‌قول مکرون دچار فلج مغزی شده بود، با این جنگ بیش‌تر منسجم شد. حتی سوئد و نروژ هم وسوسه شده‌اند که از ترس تزار پوتین به ناتو بپیوندند. امریکای بایدن نیز سرخوش از کج‌فهمی روسیه در اعمال جنگ است، امری که به تقویت قدرت امریکا و غرب منجر شده است. امریکا کشوری است که بیش‌ترین تولید ناخالص جهانی را دارد، بیش‌ترین بودجه‌ی نظامی و گسترده‌ترین پایگاه نظامی و انواع سلاح بیولوژیک را دارا است. ناتوی بیمار هم‌اکنون از داروی شفابخش پوتین به حرکت درآمده است.

یکی از نکات مهم دیگر در تقویت ناتو، تغییر در نقش کم‌رنگ اتحادیه‌ی اروپا به علت کمبود ابزار تسلیحاتی آن بود. سال‌ها بود که بسیاری از تحلیل‌گران، فقدان قدرت نظامی اروپا را پاشنه‌ی آشیل آن در مناسبات ژئوپولیتیک می‌دانستند و حتی از «پایان غرب؟» سخن می‌گفتند. [۱۳] سه روز پس از حمله‌ی روسیه به اوکراین، شولتس صدراعظم آلمان در یک اقدام که بعد از جنگ جهانی دوم بی‌سابقه بود، توانست ۱۰۰ میلیارد بودجه نظامی برای آلمان و ۷۵ میلیارد برای ناتو را به تصویب پارلمان آلمان برساند. امری که رویای بازگشت آلمان میلیتاریزه‌شده را برای استراتژیست‌های نظامی این کشور به واقعیت تبدیل کرد. به‌علاوه، خانم فون درلاین رئیس اتحادیه‌ی اروپا نیز از تصویب ۵۰۰ میلیارد یورو برای بودجه‌ی نظامی اروپای متحد سخن گفت که نشانه‌ی تحرک اتحادیه اروپا برای افزایش قدرت نظامی‌اش است. این مهم بی‌تردید بر نقش اروپا در ژئوپولیتیک جهان و تحولات درونی ناتو تاثیرگذار است، البته بدون آن که بتواند بر هژمونی آمریکا در ناتو غلبه کند.

چین قدرت دیگر امپریالیستی است که تاکنون بیش‌تر برای گسترش بازارهای خود در جهان کوشیده و توانسته به دومین قدرت اقتصادی جهان بدل شود. اگرچه چین در حوزه‌ی نظامی پیشرفت‌های زیادی کسب کرده و امسال نیز بودجه نظامی‌اش را ۷ درصد افزایش داده، اما نه پایگاه نظامی بزرگی در جهان دارد و نه حوزه‌ی نفوذ مهمی در عرصه نظامی در مناطق مهم ژئوپولیتیک جهان. چین برای دفاع از خود سکوهایی شنی بین خلیج فارس تا دریای جنوبی چین قرار داده و نیروی زیردریایی اتمی و کلاهک‌های هسته‌ای‌اش را برای حفاظت منطقه‌ای از آن ایجاد کرده است. دامنه‌ی نفوذ چین، در گسترش منطقه‌ای و جهانی‌اش در زمینه‌ی اقتصادی است، نه در حوزه‌ی نظامی. شرایط کنونی نشان می‌دهد که نتایج جنگ اوکراین هرچه باشد، بر فرآیند ژئوپولیتیک جهان به نفع غرب – دست‌کم تا دوره‌ای – تاثیرات مهمی برجای خواهد گذاشت. اما دنیای سرمایه‌داری پر از تضاد و تناقض است و امکان دارد که جهان ژئوپولیتیک آن در مدار چرخش دیگری قرار بگیرد، یا این که ترامپ‌یسم دوباره سربلند کند و همه چیز را بر هم زند. اما تردیدی نیست که برنده‌ی اصلی این جنگ کنسرن‌های فروش اسلحه و بازنده‌ی آن مردم ستم‌دیده و آواره‌ی اوکراین، سربازان به‌زور به جنگ فراخوانده‌شده‌ی روس و مردم زحمتکش تمام دنیا هستند که باید اثرات تورمی این جنگ، تهاجم به سطح مزد و بهداشت و آموزش و ناهنجاری‌های دیگر آن را تحمل کنند.

۹ مارس ۲۰۲۲ – ۱۸ اسفند ۱۴۰۰

یادداشت‌ها:

[۱]. در این باره اسناد زیادی وجود دارد از جمله بنگرید به خاطرات گورباچف:

[2]. <https://thenextrecession.wordpress.com/2022/02/27/russia-from-sanctions-to-slump/>

[۳]. در باره‌ی وضعیت اقتصادی روسیه بنگرید به وبلاگ مایکل روبرت و لینک زیر:

<https://thenextrecession.wordpress.com/2022/02/27/russia-from-sanctions-to-slump/>

[4]. <https://www.spiegel.de/politik/magische-grenze-a-caa470c5-0002-0001-0000-000007809528>

[5]. <https://www.bundestag.de/parlament/geschichte/gastredner/putin/putin-196934>

[۶]. از جمله، پتر گوان مارکسیست برجسته و متخصص سیاست‌های ژئوپلیتیک بود که چند سال پیش درگذشت.

[۷]. [Zeitschrift OSTEUROPA | OSTEUROPA 7/2021 \(zeitschrift-osteuropa.de\)](https://zeitschrift-osteuropa.de/2021/07/zeitschrift-osteuropa-7-2021/)

[۸]. [Zeitschrift OSTEUROPA | Erinnerung als Waffe \(zeitschrift-osteuropa.de\)](https://zeitschrift-osteuropa.de/2021/07/zeitschrift-osteuropa-7-2021-erinnerung-als-waffe/)

[۹]. [Zeitschrift OSTEUROPA | Revisionismus und Drohungen \(zeitschrift-osteuropa.de\)](https://zeitschrift-osteuropa.de/2021/07/zeitschrift-osteuropa-7-2021-revisionismus-und-drohungen/)

[۱۰]. پوتین در نطق مفصل خود پیش از آغاز جنگ از پیوند تاریخی اوکراین در روسیه سخن گفت و اعلام کرد که اوکراین ساخته‌ی لنین است. او در واقع سیاست «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» لنین را علت شرایط کنونی روسیه و جدایی اوکراین از آن اعلام کرد.

[۱۱]. برای درک از وضعیت اقتصادی اوکراین نگاه کنید به وبلاگ مایکل روبرت در لینک زیر:

<https://thenextrecession.wordpress.com/2022/02/14/ukraine-trapped-in-a-war-zone/>

[۱۲]. در این باره نگاه کنید به پاسخ کالینیکوس به پل میسون در لینک زیر:

<https://socialistworker.co.uk/long-reads/ukraine-and-imperialism-alex-callinicos-replies-to-paul-mason/>

[۱۳]. یوشکا فیشر عضو حزب سبزها که اکنون یکی از استراتژیست‌های سیاست بین‌الملل است، در مقاله‌ای در نشریه‌ی «سایت» تحت عنوان «پایان غرب؟» مدافع نظامی‌شدن اروپا و به‌ویژه دو قدرت اصلی آن آلمان و فرانسه شد. جالب است که این حزب با شعار علیه جنگ و دفاع از صلح و دفاع از محیط زیست وارد عرصه سیاست شد و در سال ۱۹۹۹ پس از ائتلاف با سوسیال دموکرات‌ها وارد دولت شد. سبزها از جنگ بالکان و حمله‌ی ناتو به افغانستان و قیحانه دفاع کردند و بعد هم برنامه نئولیبرالی «اگندا ۲۰۱۰» را که احزاب محافظه‌کار توان پیش‌برد آن را نداشتند، عملی کردند و اکنون هم وزیر خارجه آلمان، خانم پرَبوک همین سخنان را تکرار می‌کند.